

امضاء شرعی مالکیت شخصیات حقوقی

گفتیم عمده بحث در امر رابع، این است که نسبت به شخصیات حقوقیه که هویت خارجی ندارند، و عقلاء آنها را مالک و مملک می دانند، و بر ذمه این شخصیات اموالی را اعتبار می کنند، آیا شارع هم این اعتبارات عقلائی را تنفیذ و امضاء کرده است، به طوری که تصرفات متصدی شخصیات حقوقی نافذ باشد، یا این که چنین امضائی احراز نشده است؟

مقام دوم بحث این است که اگر نتوانستیم امضاء شارع را استفاده کنیم، آیا نسبت به تصرفاتی که اولیاء این شخصیات حقوقی انجام می دهند، می توان از راه دیگر امضاء و تنفیذ آن تصرفات را احراز کرد یا نه. یعنی ولو شخصیات حقوقی شرعا مالک نباشند، اما ممکن است تصرفات متولی شخصیات حقوقی از راه دیگر (مثل اصل تسهیل بر مکلفین و ازباب لک المهنی وعلیه الوزر) نافذ باشد.

مقام اول

بررسی کلام کتاب فقه العقود

در مقام اول، اصل این مطلب قابل تصدیق است که فی الجمله و به لحاظ برخی مصادیق شخصیات حقوقی می توانند شرعا مالک باشند، و متولی آنها

به صلاح آن شخصیت حقوقی تصرفاتی انجام دهد، یعنی فی الجمله در بعضی موارد مالکیت شرعی شخصیات حقوقی قابل اثبات است.

در فقه العقود به مواردی اشاره شده با این ادعا که در آن موارد مالکیت شخصیت حقوقی مفروغ عنه است، آن موارد عبارت است از:

ممتلكات وقف، ملکیت زکات برای فقراء، ملکیت عنوان امام و دولت، مالکیت مسلمین للاراضی الخراجیه و مورد آخر وقف للجهات.

پس آن چه محل بحث است این است که آیا همه مواردی که عقلاء به عنوان شخصیت حقوقی اعتبار می کنند، مورد قبول شارع است (حتی مواردی که در زمان شارع وجود نداشته است) یا نه؟

به نظر می رسد همه مثال هایی که زده شد مربوط به محل بحث نیست. قبل از بررسی مثال ها ذکر این نکته لازم است که از جهت ثبوتی مشکلی برای اعتبار مالکیت برای شخصیات حقوقی وجود ندارد. همان طور که قبلا هم مطرح شد، ملکیت امری اعتباری است و تحقق آن مربوط به معتبر است و همین که طرف ملکیت در افق اعتبار وجود داشته باشد، کافی برای اعتبار ملکیت است به شرطی که اثر بر آن بار بشود.

لذا این که در برخی کلمات به مرحوم آقای خوئی نسبت داده شده که ایشان فرموده است شخصیت حقوقی نمی تواند مالک شود، نسبت درستی نیست، بلکه آن چه مورد انکار ایشان است این است که برای نفوذ تصرف متولی شخصیات حقوقی، احتیاج به ولایت شرعی داریم و فقط در جایی که ولایت شرعی متولی شخصیت حقوقی ثابت شود حکم به ترتیب اثر می کنیم. پس این که حکم به عدم ترتیب اثر میشود، از این باب است که ولایت شرعی متولی ثابت نیست، نه این که امکان مالکیت اشخاص حقیقی نباشد.

مناقشه در کلام فقه العقود

اما در مورد مثال های ایشان:

مثال اول یعنی ممتلكات وقف، مثال برای مالکیت شخصیت حقوقی نیست؛ چون گفتیم در جایی که مالی را برای مکان یا مشاهد خاصی وقف می کنند آنی که مالک است عین خارجی است (عنوان اول) نه شخص حقوقی. بله اگر فرض شود که وقف برای جهت عام باشد و آن جهت عام هم شخصیت حقوقی باشد (نه مکان و نه شخصیت حقیقی و نه طبیعی) این مثال صحیح است. مثلاً مالی وقف شود برای جهت عزاداری به صورت عام نه برای عزاداری خاص. در این جهت (جهت عزاداری و بیان مصائب) اگر مورد وقف را جهت خاص

بدانیم و وقف هم تملیکی باشد (نه انتفاعی)، بله ما هو المالک، جهت خاص است و مثال صحیح خواهد بود، اما نوعاً در موارد وقف آن چه اتفاق می افتد وقف برای اعیان خارجی است نه جهات. ظاهر این است که مراد ایشان هم از ممتلكات وقف، وقف بر اعیان است چون وقف بر جهات را در آخر ذکر می کنند، لذا اشکال وارد است.

مثال دوم ایشان (ملکیت زکات للفقراء) هم صحیح نیست؛ چون این مثال، مثال برای مالکیت طبیعی است، یعنی عنوان طبیعی که مشیر به اشخاص و قابل تطبیق بر افراد است نه مثال برای شخصیت حقوقی.

در مورد مثال سوم (ممتلكات منصب امامت) اشکال این است که به حسب نظر مشهور، انفال یا نصف الخمس و امثال ذلک، ملک شخص امام است نه عنوان امامت، و حیثیت امامت حیثیت تعلیلیه برای ثبوت ملکیت است، نه این که ما هو المالک منصب و شخصیت حقوقی باشد.

اما در مورد ممتلكات دولت، این که ایشان فرمود برای دولت اموالی است و می دانیم نظر شارع این است که این ملکیت را امضاء کرده است، اگر مراد دولت حقه است مثل دولت امیر المومنین (ع) و می گوئید مالک این اموال،

شخص امام نیست و مالک آنها منصب دولت است، می توان این مورد را به عنوان مثال برای محل بحث قرار داد، به شرطی که مراد، ملکیت نسبت به بیت المال باشد. از ادله استفاده شده است که بیت المال خزینه اموالی است که برای جهت خاصی قرار داده شده و مالک آن، شخص خاصی نیست، بلکه عنوان حقوقی مسلمین است (نه اشخاص مسلمین که موجب اشاعه شود). اگر مراد این باشد باید تعبیر را عوض می کردند و بیت المال را مورد ملکیت قرار می دادند. (البته محل کلام است که بیت المال از چه مواردی تشکیل می شود و مالک آن کیست).

و اگر مراد از ممتلكات دولت، ممتلكات دولت جور باشد با استناد به ادله ای که در بحث جوائز السلطان مطرح شده که دلالت می کند بر جواز تصرف در اموال سلطان، به این تقریب که اموالی که در ید سلطان است ملک شخص سلطان نیست، بلکه ملک حیثیت سلطنت یا ملک دولت است، اگر مراد این باشد، در بحث های آینده خواهیم گفت که بله شارع ترخیص در تصرف در جوائز السلطان داده است، ولی از این ترخیص نمی توان استفاده کرد که شارع مالکیت شخصیت حقوقی را تجویز کرده است، و از این باب که متصدی این شخصیت حقوقی را سلطان دانسته، هبه را تجویز کرده است. بحث جواز

تصرف باید در مرحله ثانی بحث شود که اگر مالکیت شخصیت حقوقی را قبول نکردیم، آیا می توانیم جواز تصرف را از راه دیگر اثبات کنیم یا نه.

اما در مورد اراضی خارجیه، آن چه در ادله است، این است که اراضی خراجیه ملک مسلمین است (اعم از مسلمین موجود بالفعل و آینده) و محل بحث واقع شده است که آیا این مطلب به این معنی است که مسلمین حقیقتاً مالک اند، یا نه. صاحب جواهر از شهید ثانی و محقق اردبیلی نقل می کند که مراد از ملکیت مسلمین نسبت به اراضی خراجیه ملکیت رقبه نیست، بلکه مراد این است که صرف در امور مربوط به مسلمین می شود.

اما همان طور که خود ایشان فرموده چنین معنایی خلاف ظاهر است، و ظاهر این است که عنوان کلی مسلم مالک اراضی است، و ملکیت همان ملکیت اعتباری است که در موارد دیگر گفته میشود، لذا حمل ملکیت بر جواز تصرف خلاف ظاهر است.

شاید وجه کلام شهید ثانی و محقق اردبیلی، این است که گمان کرده اند اگر قائل به ملکیت مسلمین به معنای حقیقی شویم، مستلزم اشاعه است که قابل التزام نیست. مرحوم صاحب جواهر در آخر آن بحث فرموده است که قائل به

ملکیت مسلمین نسبت به اراضی خراجیه می شویم، منتهی نه مثل ملکیتی که برای اشخاص حقیقیه ثابت است، بلکه از قبیل ملکیتی که برای جهات مطرح است و به این وسیله بین کلمات فقهاء که به حسب ظاهر مختلف هستند جمع می شود.